

با سلام و عرض ادب و احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و بزرگوار و دوستان عزیز و بزرگوار
با اجازه تان می‌خواهم متنی را با دوستان به اشتراک بگذارم.

هیچ سودی نیست، کودک نیستم

تا به زَر و سیم حیران بیستم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۵۶

خداوند می‌گوید: این اعمالی که بر اساس من‌ذهنی انجام می‌دهی و این همه زَر و سیم نمی‌دانم نماز خواندی روزه گرفتی، به این‌ها حیران نمی‌شوم، سودی
برایت ندارند باید این سر من‌ذهنی را بدهی و باید فقط مرکزت را عدم کنی تو باید با فضاگشایی پی‌درپی خود را لایق هدیه کنی.

تا نیاری سجده، نَرُهی ای زبون

گر بیمایی تو مسجد را به کون

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۵۷

تا تمرکزت روی خودت نباشد تا تسلیم نشوی و فضاگشایی نکنی ای پست، ای زبون، ای گرفتار، رها نخواهی شد، حتی اگر عبادت هم کنی در مسجد هم هی
خودت را بر زمین بکشی از این جهنم من‌ذهنی رها نمی‌شوی.

چون غبار نقش دیدی، باد بین

کف چو دیدی، قُلْزُمُ ایجاد بین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۰

پس وقتی غبار تصویر ذهنی را می‌بینیم، وقتی فکرهایمان بالا می‌آید، باید دقت کنیم و ببینیم این بادی که این را به وجود می‌آورد از کجا می‌آید؟ از آن‌ور می‌آید.
وقتی فکرها می‌آیند ما را وادار به عمل می‌کنند و به نتیجه نمی‌رسند بی‌مراد می‌شویم پس باید باد را که باد نیروی زندگی هست ببینیم کف هم همین فکرها و
دردهای ماست، تا بدانی یک دریایی این کف را بوجود می‌آورد متوجه دریای یکتایی بشویم.

هین بین کز تو نظر آید به کار

باقیت شحمی و لحمی پود و تار

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۱

پس فقط نظر یعنی هشیاری نظر نه هشیاری جسمی از تو به کار می‌آید، یعنی بقیه‌ات پیه و گوشت و پود و تار است.

شَحْمِ تو در شمع‌ها نفزود تاب

لَحْمِ تو مَخْمور را نامد کباب

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۲

اما این شحم ما یعنی این پیه ما غیر قابل استفاده است، حتی شمع را روشن نمی‌کند و گوشت ما هم به درد کباب‌خوردن نمی‌خورد، پس در من‌ذهنی بودن انسان
به هیچ دردی نمی‌خورد مگر به حضور زنده شود.

در گداز این جمله تن را در بَصَر

در نظر رو، در نظر رو، در نظر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۳

یک نظر دو گز همی‌بیند ز راه

یک نظر دو کون دید و روی شاه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۴

می‌گوید تو همه این من‌ذهنی را گوشت و پیه تار و پود و فکرها و دردها را همه را بسوزان، به جایش بینایی عدم هشیاری نظر پیدا کن، چون هشیاری جسمی دو
متر از راه را می‌بیند، ولی هشیاری حضور از طریق عدم هر دو جهان یعنی هم جهان یکتایی و روی شاه و هم جهان جسمی را.

در میان این دو فرقی بی‌شمار

سُرْمه جو، وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالسِّرَارِ

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۵

«میان این دو چشم، تفاوت بسیار است. جویای سُرْمه باش. یعنی خواهان معرفت و هدایت الهی باش. و خداوند به اسرار نهان داناتر است.»

از همه اوهام و تصویرات، دور

نورِ نورِ نورِ نورِ نور

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

هر لحظه ما فضا را باز می‌کنیم از هر وهمی و هر تصویر ذهنی و هر سر من‌ذهنی یعنی از هر همانیدگی که در مرکز ماست دور می‌شویم نور خالص می‌شویم یعنی نور مطلق، مرکز عدم.

أَذْكُرُوا اللَّهَ كَارِهُ أَوْ بَاطِلٍ لَيْسَ

إِرْجَىٰ بِرِجَالِهِمْ لَيْسَ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

و این را هم می‌دانیم که فضاگشایی و ذکر خدا و برگشتن به سوی خدا کار هر اوباش نیست و قلاش و من‌ذهنی نیست. و ارجعی رفتن به سوی خداوند به صورت راضی و مرضی کار هر قلاش نیست.

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش

ور نه پیلی، در پی تبدیل باش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

پس ما باید هر لحظه این سر من‌ذهنی را رها کنیم و آسمان درون خودمان را وسیع کنیم و می‌گویید تو ناامید نباش، زندگی باش، این لحظه فضا را باز کن، اگر تبدیل نشدی ناامید نشو، مرتب اذکروالله بگو، ارجعی رعایت کن، تبدیل به او بشو و خودت را در اختیار زندگی قرار بده.

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین

آنچه ممکن نبود در کف او امکان بین

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

بالاخره با یاری مولانا و این برنامه گنج حضور به درجه‌ای رسیده‌ایم که می‌فهمیم سبب‌سازی ذهن ما ردّ و رفوزه است و به درد نمی‌خورد. سبب‌سازی سلطان و دانایی سلطان با فضای گشوده‌شده اهمیت دارد، پس باید ما اجازه بدهیم که خداوند سبب‌سازی کنند و دانایی خودش را با قضا و کن‌فکان به کار ببرد و آن چیزی که با ذهنمان تجسم می‌کنیم ممکن نیست باید بدانیم که در دست او، کف او ممکن است بسپاریم به خداوند. بی‌نهایت ممنون و سپاسگزار خداوند هستیم که این برنامه زنده کننده و آرامش دهنده را سر راه من قرار داد.

با احترام

شاگردتان شهین از کرمان